

نقش و جایگاه سیاست خارجی در توسعه اقتصادی ژاپن (۱۹۴۵-۱۹۹۵)

علی باقری دولت‌آبادی*

محمد ملکی فر^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۸

۶۳

سیاست جهانی

فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۸، پیاپی ۳۷ (صفحات ۹۶-۶۳)

چکیده

توسعه و افزایش ثروت همواره دغدغه اصلی دولت‌هایی محسوب می‌شود که نخبگان و رهبرانی توسعه‌گرا دارند. رهبران این کشورها بخوبی به این مسئله واقف هستند که بی‌توجهی به امر توسعه و مؤلفه‌های آن در آینده می‌تواند خطرات جدی بر امنیت ملی آن‌ها داشته باشد. بر اساس تجارب جهانی، بدون ارتباط با دنیا، توسعه و افزایش ثروت ملی امکان‌پذیر نیست. بر این اساس هدف پژوهش حاضر این است که نقش سیاست خارجی را در توسعه اقتصادی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم بررسی کند. در این راستا، سؤالی که مطرح می‌شود این است که: نقش سیاست خارجی در توسعه اقتصادی ژاپن پس از جنگ چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که سیاست خارجی ژاپن در پیشبرد توسعه و افزایش ثروت این کشور نقش کلیدی و بسترساز داشته است. از این جهت بدون در نظر گرفتن رویکرد اقتصادی در سیاست خارجی، توسعه در ژاپن اتفاق نمی‌افتاد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سیاست خارجی ژاپن با اولویت قائل شدن برای منافع اقتصادی در ارتباط با دول دیگر، کمک به جذب سرمایه‌های خارجی، نگاه صادرات محور و ایجاد روابط با کشورهایی که نقش اقتصاد مکمل را برای اقتصاد ژاپن دارند، نقش بی‌بدیلی در توسعه اقتصادی ژاپن ایفا کرده است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی توسعه‌گرای ژاپن، دیپلماسی اقتصادی، توسعه اقتصادی

۱. دانشیار روابط بین‌الملل و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

* نویسنده مسئول: abagheri@yu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

مقدمه

مطالعه پدیده‌های اقتصادی بدون در نظر گرفتن شرایط اقتصادی مؤثر بر آن و نیز عوامل تأثیرگذار سیاسی، نارسا خواهد بود. اقتصاد سیاسی به‌عنوان علمی بین‌رشته‌ای به‌وجود رابطه دو سویه بین اقتصاد و سیاست توجه دارد و از این رو می‌توان چنین استنباط کرد که بین سیاست اقتصادی و سیاست خارجی کشورها نیز رابطه‌ای متقابل وجود دارد. این رابطه متقابل از آنجا ناشی می‌شود که، از یک سو هدف اصلی سیاست خارجی هر کشور، تأمین منافع ملی آن کشور است و توسعه اقتصادی در کنار اهدافی هم‌چون حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی کشور در زمره منافع ملی آن کشور به‌شمار می‌آید و از سوی دیگر قدرت ناشی از توسعه اقتصادی به کشور این امکان را می‌دهد که تا با ظرفیت کامل و اعتماد به نفس بالا با جهان بیرون خود رابطه برقرار کند.

از این رو توسعه اقتصادی به‌عنوان یک هدف می‌تواند در تعیین استراتژی‌های سیاست خارجی یک کشور نیز نقش مهمی ایفا کند. در نقطه مقابل، سیاست خارجی نیز تأثیرات مهمی بر توسعه اقتصادی دارد. بر این اساس می‌توان گفت بین توسعه اقتصادی و سیاست خارجی رابطه متقابلی وجود دارد. در واقع هیچ کشوری آنقدر از لحاظ منابع و امکانات داخلی بهره‌مند نیست که بتواند صرفاً با تکیه بر آن امکانات (سرمایه‌گذاری داخلی، حجم بازار داخلی، مواد خام و اولیه، داشتن مزیت نسبی در تولید تمام کالاها و...) به جرگه کشورهای برتر صنعتی جهان پیوندد. در نتیجه کشورها برای رشد و توسعه اقتصادی خود نیازمند ارتباط با جهان بیرون هستند و این ارتباط با جهان بیرون بوسیله سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی برقرار می‌شود.

ژاپن در شرایطی جایگاه خود را به‌عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان تثبیت کرده است که به لحاظ منابع طبیعی و نیز سرگذشت سیاسی باید گفت شرایط بسیار نامطلوبی داشته است. به لحاظ طبیعی این کشور منابع بسیار محدودی دارد و اکثر جزایر و خاک آن کوهستانی و آتشفشانی است. به لحاظ سیاسی نیز شکست در جنگ جهانی دوم وضعیت اسفباری برای این کشور رقم زد. پس از شکست در این جنگ، ژاپن با داشتن ۱۳ میلیون نفر بیکار، شرایط بسیار سخت اقتصادی را تجربه کرد. کمبود مواد غذایی و تورم بسیار شدید تا حدی که حقوق افراد کفاف سیر کردن شکمشان را نمی‌داد

تنها بخشی از مشکلات این کشور بود. این مسائل به علاوه ضرورت بازسازی کشور ناشی از خرابی‌های جنگ که منجر به ویرانی ۲۵ درصد از دارایی‌های غیرنظامی و نابودی ۴۱/۵ درصد از ثروت ملی این کشور شده بود و نیز مسئولیت پرداخت غرامت به متفقین باعث بروز فشار بیشتری بر مردم و دولت ژاپن شده بود. با وجود این مشکلات، ژاپن توانست بعد از جنگ جهانی دوم روند رشد و توسعه اقتصادی را در پیش گرفته و به یکی از سه اقتصاد برتر جهان تبدیل شود. هر چند عوامل زیادی در توسعه اقتصادی ژاپن ایفای نقش کرده‌اند اما به نظر می‌رسد سیاست‌خارجی ژاپن در توسعه این کشور نقش بی‌بدیلی داشته است. بدین ترتیب، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که، سیاست‌خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم چه تأثیر مثبتی بر توسعه اقتصادی این کشور داشته است؟ لازم به ذکر است که حوزه زمانی پژوهش حاضر بعد از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۵ یعنی سالی که ژاپن پس از ایالات متحده و آلمان با ۴۴۳/۱۳ میلیارد دلار صادرات در رتبه سوم تجارت خارجی قرار گرفت، می‌باشد. همچنین با توجه به موضوع پژوهش برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و برای تحلیل آن از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

درخصوص دیپلماسی اقتصادی ژاپن و نقش آن در توسعه اقتصادی این کشور هیچ مقاله و کتابی به فارسی منتشر نشده است. برخی از مهم‌ترین آثار مرتبط با این موضوع که به زبان انگلیسی نشر یافته‌اند عبارت‌اند از: کتاب دیپلماسی اقتصادی مدرن اثر بارانای (Baranay, 2009) کتاب دیپلماسی اقتصادی جدید نوشته باین و وولکاک (Bayne & Woolcock, 2010) همچنین کتاب منافع ملی و سیاست خارجی هند نوشته آپادورای که به تأثیر سیاست‌خارجی بر توسعه اقتصادی می‌پردازند (Appandorai, 1992). در بین مقالات خارجی نیز می‌توان به مقاله «دیپلماسی اقتصادی» نوشته کیشان رانا اشاره کرد. رانا دیپلماسی اقتصادی را فرایندی می‌داند که از طریق آن کشورها به دنیای بیرون وصل می‌شوند تا منافع ملی را در زمینه

تجارت، سرمایه گذاری و سایر مبادلات سودآور اقتصادی در ابعاد دو یا چند جانبه منطقه‌ای به حداکثر برسانند (Rana, 2007:7).

الکساندر پیفرو اسپوهر و آندره لوئیس ریس داسیلوا در مقاله «نقش سیاست خارجی در پیشبرد توسعه: مورد برزیل و ترکیه» بر نقش شش عامل در دو حوزه اقتصادی و سیاسی سیاست خارجی برای رسیدن به توسعه تاکید می‌ورزند: ۱- ارتقاء تجارت؛ ۲- سیاست سرمایه‌گذاری؛ ۳- مذاکرات اقتصادی، تجاری و مالی؛ ۴- حق اکتشاف منابع؛ ۵- همکاری‌های بین‌المللی و ۶- پروژه‌های بین‌المللی. (Piffero Spohr and Reis da Silva, 2017)

مقاله «تحول در سیاست خارجی ژاپن بعد از جنگ» به قلم دیوید پوتر به بررسی توسعه سیاست خارجی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم می‌پردازد و قصد دارد این سؤال را پاسخ گوید که آیا می‌توان عنوان سیاست خارجی واکنشی را همچنان برای ژاپن در دوره بعد از جنگ سرد به کار برد یا خیر؟ برای این منظور نویسنده به سرچشمه‌ها و مشخصه‌های دکتربین یوشیدا و بحث‌های مطرح شده درباره محدودیت‌های پیش روی سیاست خارجی ژاپن در عصر پس از جنگ سرد می‌پردازد (Potter, 2008).

ویلیام آر. نستدر در مقاله «نئومرکانتیلیسم ژاپنی: سیاست‌ها» سیاست‌های اقتصادی ژاپن در دوران بعد از جنگ جهانی دوم را بررسی کرده است. به عقیده نویسنده در کل این دوران تمرکز اصلی ژاپن بر توسعه اقتصادی و دستیابی به سلطه اقتصادی در آسیای شرقی و اقتصاد جهانی بوده است. به منظور دستیابی به این اهداف، دولت ژاپن به طور سیستمیک سیاست‌های مالی و تجاری و صنعتی مرتبط با همدیگر را به کار بسته است. به عقیده نویسنده نتیجه این امر تبدیل شدن اقتصاد ژاپن به دومین اقتصاد برتر جهان و موفقیت‌آمیز بودن سیاست‌های نئومرکانتیلیستی بوده است (Nester, 1990).

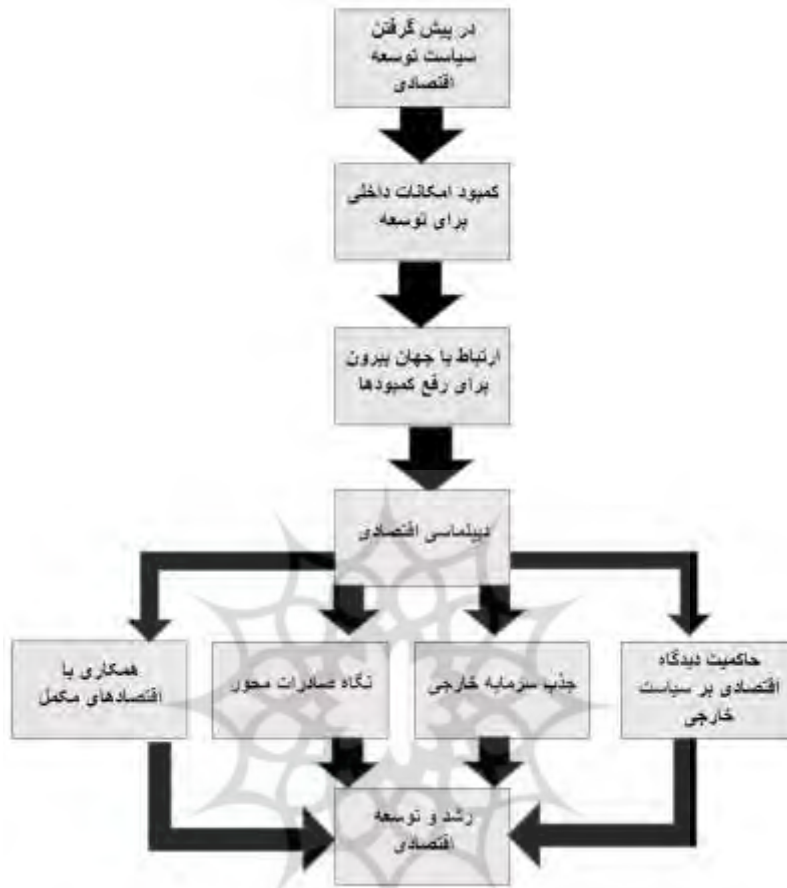
باتوجه به عدم نگارش مقاله فارسی درباره موضوع پژوهش، این اثر ضمن رفع خلأ علمی فوق می‌تواند انتقال دهنده درس‌ها و تجربیات ارزنده‌ای از توسعه اقتصادی ژاپن و چگونگی ایفای نقش سیاست خارجی توکیو برای دستگاه وزارت امور خارجه کشورمان باشد.

۲. چارچوب نظری

توسعه اقتصادی در هر شکل و قالبی ارتباط نزدیکی با ملاحظات سیاست خارجی دارد. از درون این ارتباط مفهوم جدیدی به نام دیپلماسی اقتصادی متولد می‌شود. بن مایه مفهوم دیپلماسی اقتصادی، کلمه دیپلماسی است که به معنی فن، تدبیر و یا روش مسالمت‌آمیز مدیریت بین واحدهای سیاسی و ابزاری برای پیشبرد سیاست خارجی دولت‌ها شناخته می‌شود (کاظمی، ۱۳۷۳: ۳۶۳). هم چنین در یک تعریف کلاسیک و سنتی، دیپلماسی را روش بکارگیری هوش و تدبیر در هدایت روابط رسمی میان حکومت‌های مستقل می‌نامند که بیانگر نقش محوری و اولیه دستگاه سیاست خارجی دولت‌های ملی در اجرای دیپلماسی است (Melissen, 2005: 11) در طول تاریخ تا شکل گیری روابط بین‌الملل مدرن، واژه دیپلماسی همراه با استراتژی - به عنوان روش خصومت آمیز اداری روابط بین‌الملل - عمدتاً در ارتباط با امور جنگ و صلح بین کشورها مورد استفاده بوده است، اما ورود موضوعات جدید (مثل توسعه، تجارت و سرمایه گذاری) در روابط بین کشورها، مفهوم دیپلماسی را دچار تحول اساسی کرد و آن را از انحصار جنگ و صلح خارج ساخت. از این پس واژه‌هایی مانند دیپلماسی اقتصادی وارد ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل شد (پوراحمدی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۶۰).

تعاریفی که در مورد دیپلماسی اقتصادی وجود دارد، محتوایی تقریباً یکسان دارند. به عقیده آپاندورائی دیپلماسی اقتصادی شامل اقدامات رسمی دیپلماتیکی است که بر افزایش صادرات، جذب سرمایه خارجی و شرکت در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی تأکید دارد (Appandorai, 1992: 140). برخی دیگر دیپلماسی اقتصادی را فرایندی می‌دانند که از طریق آن کشورها به دنیای بیرون وصل می‌شوند تا منافع ملی را در زمینه تجارت، سرمایه‌گذاری و سایر مبادلات سودآور اقتصادی در ابعاد دو و چند جانبه منطقه‌ای به حداکثر برسانند (Rana, 2007: 7). در تعریفی دیگر، دیپلماسی اقتصادی در مفهوم کارکردی کردن دیپلماسی در عرصه اقتصاد و به کارگیری توانایی‌های بالقوه و بالفعل دیپلماسی برای تحقق اهداف اقتصادی کشورها به کار گرفته شده است (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲).

این دیپلماسی در بردارنده شاخصه‌های زیر است: ۱-تقدم ملاحظات اقتصادی بر سیاسی-امنیتی در حوزه سیاست خارجی؛ ۲-نقش و اقدام دولت در زمینه توسعه صادرات؛ ۳-نقش و اقدام دولت در زمینه جذب سرمایه گذاری خارجی؛ ۴-همکاری دو یا چندجانبه با کشورهایی که نقش اقتصادی مکمل را برای اقتصاد داخلی دارند. کشورهایی که در عرصه سیاست خارجی، رویکرد توسعه‌گرا در پیش گرفته و دارای دیپلماسی اقتصادی فعالی هستند تلاش می‌کنند که در تأمین اهداف اقتصادی خود در عرصه بین‌المللی از ابزارها و ظرفیت‌های سیاسی کشورشان استفاده کنند. شاید تعریف کیشان رانا از دیپلماسی اقتصادی بیشتر با چارچوب این مقاله مرتبط باشد. وی دیپلماسی اقتصادی را فرآیندی می‌داند که از طریق آن کشورها خود را به جهان بیرون وصل می‌کنند تا منافع ملی خودشان را در زمینه فعالیت‌هایی که شامل تجارت، سرمایه گذاری و سایر اشکال مبادلات سودآور اقتصادی که از مزیت نسبی در ابعاد دوجانبه، منطقه‌ای و چندجانبه برخوردارند به حداکثر برسانند (Rana,2007:7). بنابراین می‌توان گفت هدف عمده دیپلماسی اقتصادی کمک به توسعه اقتصاد ملی است و کارکرد اصلی آن جستجوی اهداف اقتصادی با معیارهای دیپلماتیک است. در واقع هیچ کشوری آنقدر از لحاظ منابع و امکانات داخلی بهره‌مند نیست که بتواند صرفاً با تکیه بر آن امکانات (سرمایه گذاری داخلی، حجم بازار داخلی، مواد خام و اولیه، داشتن مزیت نسبی در تولید تمام کالاها و ...) به جرگه کشورهای برتر صنعتی جهان بپیوندد. در نتیجه کشورها برای رشد و توسعه اقتصادی خود نیازمند ارتباط با جهان بیرون‌اند، و این ارتباط با جهان بیرون به وسیله سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی صورت می‌گیرد.



حال پس از تشریح چارچوب نظری این تحقیق، در ادامه به بیان مصادیق دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی ژاپن پرداخته و به بررسی تأثیر آن بر رشد و توسعه اقتصادی این کشور می‌پردازیم.

۳. تقدم ملاحظات اقتصادی بر سیاسی-امنیتی

بعد از جنگ جهانی دوم، استراتژی امنیت ملی ژاپن در زمان نخست‌وزیری شیگرو یوشیدا، همزمان با امضای معاهده امنیتی آمریکا - ژاپن در سال ۱۹۵۱ تدوین شد. بعداً این سیاست، «دکترین یوشیدا» نام گرفت. روح این دکترین بر تمرکز حداکثری بر توسعه

و توجه حداقلی بر نظامی‌گری و اتحاد همه‌جانبه با آمریکا استوار بود که هدف اصلی‌اش بازسازی ژاپن پس از جنگ بود. (Hughes, 2014: 374-375) از سوی دیگر دفع تهدید فزاینده و توسعه‌طلبی قدرت‌ها و جریان‌های کمونیستی نیز همکاری تمام‌عیار با قوای اشغالگر آمریکایی را الزامی می‌کرد. در حقیقت بسیاری از نخبگان، به‌ویژه محافظه‌کاران ژاپنی و قدرتمندان بخش‌های اقتصادی ژاپن، اتحاد با آمریکا را برای احیای اقتصاد و همین‌طور امنیت ژاپن پس از جنگ ضروری می‌دانستند. درک این ضرورت که دفع تهدید شوروی سابق جز با اتحاد و قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی آمریکا امکان‌پذیر نبود، دکترین یوشیدا را هر چه بیشتر مستحکم نموده و باعث شد که امنیت ملی ژاپن بطور قطعی بر آن بنا نهاده شود (Cooney, 2002: 26-28).

در سال ۱۹۶۰، معاهده دفاعی امنیتی با آمریکا مورد بازبینی قرار گرفت تا تقسیم وظایف دو طرف بهتر روشن شود. آمریکا عهده‌دار تأمین امنیت و ژاپن نیز متعهد فراهم کردن پایگاه‌های مورد نیاز و نیز پشتیبانی قوای متصدی حفظ امنیت ملی ژاپن و شرق دور شد. بازبینی موافقت‌نامه باعث شد تا هزینه‌های نظامی ژاپن به حداقل برسد. با از بین رفتن دغدغه‌های امنیتی، این فرصت برای ژاپن فراهم شد که بطور تمام و کمال توان و امکانات خود را حول توسعه اقتصادی متمرکز نماید. ترس از سرایت کمونیسم و فراگیر شدن آن در شرق آسیا باعث شد که روش‌های توسعه اقتصادی ژاپن و ملل قرار گرفته در حاشیه جهان به اصطلاح سوسیالیستی، کاملاً مورد حمایت جهان آزاد یا سرمایه‌داری قرار گیرد. در داخل ژاپن، جریان ضد نظامی‌گری در دوران جنگ سرد بسیار قوی بود و ترس از جنگ با توجه به تجدید خاطره دوران نظامی‌گری قبل از جنگ جهانی دوم و حجم ضایعات ناشی از جنگ در بین نخبگان، تصمیم‌گران و افکار عمومی بسیار بالا بود و کمترین تلاش برای هزینه کردن در امور نظامی با مخالفت‌های وسیع روبرو می‌گردید. نگرانی از ورود مجدد ژاپن به جنگ دیگر، زمینه‌ساز تأکید هر چه بیشتر بر این رویکرد بود که باید بنیاد سیاست خارجی ژاپن صرفاً بر روابط اقتصادی بنا گردد (محب علی، ۱۳۸۸: ۲۰۴-۲۰۳).

تفکر یوشیدا در خصوص سرنوشت ژاپن، سیاست خارجی این کشور را برای چند دهه شکل داد. اصول و مبانی این دکترین عبارت بودند از: ۱- روابط دوستانه با بریتانیا و آمریکا؛ ۲- تعلق ژاپن به حوزه غیرکمونستی و مقابله با کمونیسم ذیل چتر حمایت امنیتی آمریکا؛ ۳- پرهیز از رویارویی با آمریکا و بریتانیا به خاطر حمایت از کشورهای آسیایی و آفریقایی و شکل دادن سیاست، اقتصاد، صنایع و شرایط اجتماعی داخلی ژاپن بر مبنای سنت و تجربه غربی و نه آسیایی؛ ۴- احیای اقتصادی ژاپن به عنوان مهم‌ترین هدف ملی با همکاری سیاسی- اقتصادی با آمریکا؛ ۵- افزایش تدریجی قدرت نظامی ژاپن در عین حال پرهیز از مداخله در مسائل استراتژیک و سیاسی بین‌المللی و ۶- تضمین امنیت بلند مدت ژاپن از راه اعطای پایگاه‌هایی برای ارتش، نیروی دریایی و هوایی آمریکا. (Pyle, 1988:454) بر این اساس؛ بهبود وضعیت اقتصادی، ایجاد یک اقتصاد قوی همراه با دستاورد تکنولوژیکی و اتکا به آمریکا برای تأمین امنیت ژاپن به اصول سیاست پس از جنگ این کشور تبدیل شد. اصول دیپلماسی ژاپن با شرایط بین‌المللی منطبق بود. ژاپن به دلیل شرایط سخت بین‌المللی می‌توانست آن گونه که یوشیدا می‌خواست بر دیپلماسی اقتصادی تمرکز نماید. یوشیدا در خاطرات خود می‌نویسد: «ژاپن یک کشور جزیره‌ای است که برای بیش از ۹۱ میلیون نفر جمعیت آن باید یک زندگی استاندارد و متمدنانه فراهم ساخت. این کار تنها از طریق حجم گسترده‌ای از تجارت خارجی امکانپذیر است». (Yoshida, 1961:8) لذا برای یک کشور جزیره‌ای مثل ژاپن با مشخصات زمین‌شناسی خاص و نیز منابع ناچیز و جمعیت زیاد، همه چیز اینگونه مقدر شد که یک کشور تجاری شود. برای یوشیدا بسیار مهم بود که در ژاپن مسائل اقتصادی بر مسائل سیاسی در سیاست خارجی برتری داشته باشد. (Edström, 1992:9)

این رویکرد سیاسی که مبتنی بر واقعیت جنگ سرد میان آمریکا و شوروی بود توسط جانشینان یوشیدا نیز پذیرفته شد و الگوی استاندارد دیپلماسی ژاپن قرار گرفت. ژاپن از این موقعیت که آمریکا باید به خاطر سیاست جهانی خود، امنیت ژاپن را تضمین کند بهره جست و با تاکید بر گسترش تجارت و پایین نگاه داشتن هزینه‌های داخلی در

سیاست اقتصادی، به توسعه اقتصاد داخلی و تثبیت شرایط سیاسی پرداخت و با استفاده از ابزارهای پولی، مدیریتی و تکنولوژیکی و نه همچون گذشته با ابزارهای نظامی به مشارکت در روابط بین‌الملل پرداخت (صدریا، ۱۳۸۷: ۱۰۷۴). لذا شعار دولت میجی در قرن نوزدهم یعنی ایجاد «کشور قدرتمند، ارتش نیرومند» (اولدفادر، ۱۳۷۵: ۲۵۹) جای خود را به شعار «کشور قدرتمند، اقتصاد نیرومند» داد (علیپور تهرانی، ۱۳۷۲: ۷۷).

۴. نقش دولت در توسعه صادرات

ژاپن به‌طور استراتژیک دیپلماسی اقتصادی را برای ایجاد یک محیط اقتصاد بین‌المللی که به احیای اقتصاد ژاپن و دستیابی به رشد اقتصادی پویا در این کشور کمک کند به کار گرفته است (Diplomatic Bluebook, 2015:269). پس از جنگ جهانی دوم، کاهش میزان تقاضای مؤثر در سطح داخلی سبب شد که مقادیر هنگفتی کالا در انبارهای شرکت‌های ژاپنی بدون مشتری باقی بماند. بنابراین هیچ راهی برای فروش این کالاها جز اتخاذ سیاست توسعه صادرات وجود نداشت. تراز پرداخت‌های بین‌المللی ژاپن از سال ۱۹۵۳ منفی شد. به همین خاطر مسئولان برنامه‌ریزی ژاپن به خاطر غلبه بر مشکلات ارزی و دستیابی به استقلال اقتصادی اتخاذ سیاست توسعه صادرات را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر تشخیص دادند. اما یکی از بزرگ‌ترین نقائص بازرگانی خارجی ژاپن پس از جنگ، آن بود که تجارت خارجی کورکورانه انجام می‌گرفت. بدین ترتیب که صادرکنندگان کالا بدون آن‌که هدف یا خط‌مشی آگاهانه‌ای را دنبال کنند هر کالایی را به هر بازاری عرضه می‌کردند بدون این‌که قبلاً اطلاعات صحیح راجع به وضع کشور مورد بحث کسب کرده باشند یا اصولاً از وجود تقاضا برای کالا در آن بازار مطلع شوند. البته تذکر این نکته نیز ضروری است که بازارهای خارجی نیز هیچ‌گونه شناختی از کالاهای ژاپنی نداشتند. برای رفع مشکل فوق تعدادی از شرکت‌های ژاپنی وابسته به بخش خصوصی درصدد برآمدند که به ایجاد شعبه یا نمایندگی در خارج از کشور اقدام کنند و کارکنانی را در این شعب یا دفاتر مستقر نمایند تا ضمن حضور مستمر در بازار

به جمع‌آوری اطلاعات صحیح و دست اول دست بزنند. بخش دولتی نیز بیکار نشست و به اقدامات زیر متوسل شد:

(۱) برپایی نمایشگاه‌هایی در خارج برای معرفی کالاهای ژاپنی و شرکت در نمایشگاه‌های بین‌المللی؛

(۲) اعزام هیأت‌هایی به خارج برای تحقیق در مورد بازارها (فوریه ۱۹۵۱)؛

(۳) ایجاد دفاتر بازرگانی در خارج (Jetro, 2016).

در سپتامبر ۱۹۵۴ برطبق تصمیم هیأت دولت ژاپن شورایی به نام شورای صادرات تشکیل شد. این شورا مکلف بود که کالاهای قابل صدور ژاپن به‌ویژه اقلامی را که می‌توانست درآمد ارزی کسب کند شناسایی و درباره آن‌ها تحقیق کند. این اقدام مستلزم همکاری همه ارگان‌های تولیدی و تجاری کشور بود. نخست‌وزیر ژاپن به عنوان رئیس شورای تجارت تعیین شد و تعدادی از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف به عضویت شورای مزبور درآمدند. وظایف این شورا بعداً به سازمان تجارت خارجی ژاپن تفویض شد. سازمان تجارت خارجی ژاپن (جترو) به عنوان یک مؤسسه غیرانتفاعی در سال ۱۹۵۸ به موجب قانون خاصی که به تصویب مجلس رسید تأسیس شد. هدف از تأسیس این سازمان که ۱۰۰ درصد سرمایه آن متعلق به دولت بود بازسازی اقتصاد ژاپن از طریق توسعه صادرات و کسب درآمد ارزی بود (Jetro, 2018).

صنایع ژاپن در اوایل دهه ۱۹۵۰ تا سالهای آغازین دهه ۱۹۶۰ از نظر اطلاعاتی در فقر نسبی بسر می‌بردند. بنابراین به شدت علاقمند بودند که اطلاعات اقتصادی و بازرگانی گسترده‌ای درباره بازارهای امریکا و اروپا به دست آورند تا بتوانند منسوجات و سایر محصولات صنایع سبک خود را به این مناطق صادر کنند. اکثر مؤسسات خصوصی ژاپن از نظر مالی آنقدر قوی نبودند که با هزینه‌های شخصی به گردآوری اطلاعات اقدام کنند لذا حرکت آن‌ها در صحنه تجارت بین‌المللی بدون علم و آگاهی صورت می‌گرفت (Johnson, 1982:234).

هنگامی که سازمان تجارت خارجی ژاپن تأسیس شد دارای ۲۳۹ نفر کارمند در توکیو و ۷ شعبه داخلی بود و ۳۷ دفتر نمایندگی در کشورهای دیگر دایر کرد. بودجه سازمان تجارت خارجی (جترو) در آن زمان از ۹۰۰ میلیون ین (تقریباً ۴ میلیون دلار) بیشتر نبود (Schmid, 1990:9).

به رغم محدودیت منابع مالی و کمبود پرسنل جترو موفق شد که در توسعه صادرات ژاپن نقش ارزنده‌ای ایفا کند و در مدت کوتاهی همه اطلاعات مورد نیاز بخشهای تولیدی و تجاری را گردآوری و منتشر نماید.

جترو از طریق شعب و دفاتر خارجی خود اطلاعاتی به مراتب بیشتر از وزارتخانه‌ای که به آن وابسته است به دست می‌آورد به همین سبب، وزارت بازرگانی بین‌المللی و صنایع ژاپن همیشه نیازمند اطلاعات دقیق و اساسی است که در جترو، درباره مسائل اقتصادی و تجاری دنیا کسب کرده است و این اطلاعات می‌تواند اساس تصمیمات و خط‌مشی‌های اقتصادی باشد که مقامات ژاپنی اتخاذ می‌کنند (Japan Export Information Center, 1994).

در ساده‌ترین تحلیل «سازمان تجارت خارجی ژاپن» نه یک مؤسسه اداری دولتی است و نه برای بخش خصوصی ژاپن خط‌مشی تجاری تعیین می‌کند، بلکه مؤسسه‌ای است که با حمایت دولت تأسیس شده است تا خدمات مورد نیاز برای پیشبرد هدف‌های تجاری بخش خصوصی ژاپن را در صحنه بین‌المللی ارائه دهد. به طور کلی جترو در سال ۱۹۹۵ به ۵۰۰۰ شرکت و مؤسسه که از حمایت‌های مادی و معنوی آنها برخوردار است سرویس می‌داد و این سرویس در اختیار کل جامعه تجاری ژاپن نیز قرار داشت (Jetro, 2016).

در نتیجه کوشش‌های مزبور از سوی سازمان تجارت بین‌الملل ژاپن، تجارت خارجی ژاپن از ۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۱ به ۴۳/۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۱ ارتقا یافت. آمارهای منتشر شده توسط صندوق بین‌المللی پول نیز نشان می‌دهد ارزش صادرات ژاپن از رشد فزاینده‌ای برخوردار شده و از ۲۷۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۹ به ۴۴۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ بالغ شده است که نشان‌دهنده ۶۲٪ افزایش ظرف یک دوره ۶

ساله است (Bailey,2007:71). در جدول زیر میزان رشد صادرات ژاپن را پس از جنگ می توان مشاهده کرد:

جدول شماره ۱. رشد صادرات ژاپن پس از جنگ

صادرات به ۱۰۰۰ ین	سال	صادرات به ۱۰۰۰ ین	سال	صادرات به ۱۰۰۰ ین	سال
۳۳/۴۶۸/۹۸۴/۵۰۲	۱۹۸۱	۳/۵۱۹/۵۰۰/۷۰۰	۱۹۶۶	۴۸۸/۷۷۶/۷۷۵	۱۹۵۱
۳۴/۴۳۲/۵۰۰/۹۴۷	۱۹۸۲	۳/۷۵۸/۹۶۶/۰۲۲	۱۹۶۷	۴۵۸/۲۴۳/۱۹۷	۱۹۵۲
۳۴/۹۰۹/۲۶۸/۵۹۹	۱۹۸۳	۴/۶۶۹/۷۹۸/۳۴۸	۱۹۶۸	۴۵۸/۹۴۳/۴۰۸	۱۹۵۳
۴۰/۳۲۵/۲۹۳/۷۰۱	۱۹۸۴	۵/۷۵۶/۴۰۵/۱۶۲	۱۹۶۹	۵۸۶/۵۲۵/۰۳۲	۱۹۵۴
۴۱/۹۵۵/۶۵۹/۴۷۱	۱۹۸۵	۶/۹۵۴/۳۶۷/۱۵۹	۱۹۷۰	۷۲۳/۸۱۵/۹۷۶	۱۹۵۵
۳۵/۲۸۹/۷۱۳/۸۸۷	۱۹۸۶	۸/۳۹۲/۷۶۸/۲۶۳	۱۹۷۱	۹۰۰/۲۲۹/۰۱۱	۱۹۵۶
۳۳/۳۱۵/۱۹۱/۳۸۳	۱۹۸۷	۸/۸۰۶/۰۷۲/۲۴۸	۱۹۷۲	۱/۰۲۸/۸۸۶/۶۳۶	۱۹۵۷
۳۳/۹۳۹/۱۸۳/۱۵۸	۱۹۸۸	۱۰/۰۳۱/۴۲۶/۸۵۹	۱۹۷۳	۱/۰۳۵/۵۶۱/۶۸۶	۱۹۵۸
۳۷/۸۲۲/۵۳۴/۶۲۶	۱۹۸۹	۱۶/۲۰۷/۸۷۹/۵۷۷	۱۹۷۴	۱/۲۴۴/۳۳۷/۲۰۳	۱۹۵۹
۴۱/۴۵۶/۹۳۹/۶۷۴	۱۹۹۰	۱۶/۵۴۵/۳۱۳/۷۱۸	۱۹۷۵	۱/۴۵۹/۶۳۳/۱۶۱	۱۹۶۰
۴۲/۳۵۹/۸۹۲/۹۷۴	۱۹۹۱	۱۹/۹۳۴/۶۱۸/۴۶۴	۱۹۷۶	۱/۵۲۴/۸۱۴/۵۷۸	۱۹۶۱
۴۳/۰۱۲/۲۸۱/۴۴۴	۱۹۹۲	۲۱/۶۴۸/۰۷۰/۴۳۱	۱۹۷۷	۱/۷۶۹/۸۱۷/۲۶۷	۱۹۶۲
۴۰/۲۰۲/۴۴۸/۷۲۵	۱۹۹۳	۲۰/۵۵۵/۸۴۰/۵۶۳	۱۹۷۸	۱/۹۶۲/۷۶۱/۷۴۴	۱۹۶۳
۴۰/۴۹۷/۵۵۲/۶۹۷	۱۹۹۴	۲۲/۵۳۱/۵۳۸/۸۵۹	۱۹۷۹	۲/۴۰۲/۳۴۸/۸۶۲	۱۹۶۴
۴۱/۵۳۰/۸۹۵/۱۲۱	۱۹۹۵	۲۹/۳۸۲/۴۷۱/۹۳۸	۱۹۸۰	۳/۰۴۲/۶۲۷/۲۰۴	۱۹۶۵

Source: Hook.Glenn D and other, 2001:496

در سال ۱۹۹۵ کشور ژاپن، پس از ایالات متحده و آلمان مقام سوم را در صادرات جهان کسب کرد. میزان صادرات این کشورها به شرح زیر بوده است: ایالات متحده ۵۸۳/۸۶ میلیارد دلار، آلمان ۵۰۸/۵۱ میلیارد دلار و ژاپن ۴۴۳/۱۳ میلیارد دلار. به طور کلی ژاپن حدود ۱۰٪ صادرات جهانی را به خود تخصیص داده است و بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی در اختیار دارد. این ذخایر ارزی عمدتاً در نتیجه فزونی

صادرات ژاپن بر واردات آن طی سال‌های مورد بررسی حاصل شده است. چنانچه آمار واردات ژاپن را در طی ۵ سال اول دهه ۹۰ مورد بررسی قرار دهیم و آن را با صادرات مقایسه کنیم می‌بینیم که در یک دوره پنج ساله تراز بازرگانی ژاپن روی هم رفته ۵۳۴ میلیارد دلار مازاد نشان داده است. چنین مازاد هنگفتی در تراز بازرگانی یک کشور طی مدت پنج سال، در طول تاریخ بدون سابقه است (Cowling and Tomlinson, 2002: 357).

۵. بسترسازی برای ارتقای تجارت خارجی

حوزه اقتصادی سیاست خارجی رابطه مستقیمی با پروژه توسعه به‌ویژه جنبه رشد اقتصادی آن دارد. این حوزه معمولاً موضوع تحلیل‌هایی است که سیاست‌خارجی کشورها را به توسعه آن‌ها مرتبط می‌سازد. افزایش تجارت خارجی دولت‌ها موضوعی است که اهمیت آن برای سیاست‌گذاران خارجی در قرن بیستم به طور چشمگیری افزایش یافت. طبق نظر فدر (۱۹۸۲)، صادرات در مقایسه با سایر عوامل به سهم خود منجر به رشد اقتصادی بیشتری در تولید ناخالص داخلی می‌شود. (Feder, 1982: 59-73) این مسأله موجب گردید تا رهبران دولت‌ها در سیاست‌خارجی خود توجه بیشتری به بسترسازی برای افزایش تجارت کشورشان نمایند. این مشارکت بالای رهبران دولتی در اجرای سیاست‌خارجی و توجه ویژه به تجارت موجب گردیده تا حتی برخی تحلیل‌گران نقش آن‌ها را با تاجران مقایسه نمایند (Piffero Spohr and Reis da Silva, 2017: 160).

گسترش تجارت نه تنها افزایش صادرات ملی به شکل کمی بلکه به روزرسانی آن به شکل کیفی را نیز شامل می‌شود. این نکته را به ذهن باید سپرد که مقصود از مفهوم فوق از توسعه افزایش صادرات کالاهای دارای ارزش افزوده بالا است. برای رسیدن به این مقصود سیاست‌گذاران بخش خارجی معمولاً تلاش می‌کنند تا به بازارهای جدیدی دسترسی پیدا کنند و سهم کالاهای دارای ارزش افزوده را در روابط تجاری با شرکای

1. Feder

ستی خود افزایش دهند. برای این منظور ژاپن در دستور کار سیاست خارجی خود در دهه ۹۰ بازنگری کرد. مهم‌ترین موضوعاتی که در صدر سیاست خارجی ژاپن در دهه ۹۰ قرار گرفتند عبارت بودند از: ایفای نقش گسترده در نهادهای بین‌المللی، همراه شدن با روند رو به گسترش جهانی شدن، توجه به موضوع بحث برانگیز حقوق بشر جهانی، حفاظت از محیط زیست جهانی، حفظ صلح و گسترش کمک‌های بشردوستانه. (Takashi and Jain, 2000: Xiii) این دستورکار در عین حال که چهره ژاپن در انظار بین‌المللی را بهبود می‌بخشید از هر فرصتی برای توسعه اقتصادی ژاپن و افزایش تجارت آن بهره می‌جست.

به گفته آکی هیکو «باوجود اینکه جهانی شدن و تهدیدات نوظهور منجر به تغییراتی در سیاست خارجی ژاپن شده است اما همچنان برخی ستون‌های سیاسی مهم جایگاه خود در سیاست خارجی این کشور را حفظ کرده‌اند. بازیگران داخلی قوی، اتحاد بنیادین ژاپن با ایالات متحده آمریکا، تن دادن به ضرورت‌های اقتصادی برای برخوردارشدن از روابط تجاری مناسب با دیگر کشورها و صلح در قانون اساسی - که به شدت جلوی مداخلات نظامی ماورای دریای ژاپن را می‌گیرد- از جمله این ستون‌ها هستند».

(Akihiko, 2000: 3)

۶. نقش دولت در جذب سرمایه خارجی

نقش کمک‌های خارجی در رشد اقتصادی کشورها به‌ویژه کشورهای در حال توسعه همواره محل بحث و تأمل بوده است. پاپانک (۱۹۷۳)، دالینگ و هیمنز (۱۹۸۲)، گوپتا و اسلام (۱۹۸۳)، هانسن و تارپ (۲۰۰۰)، برنساید و دالر (۲۰۰۰)، گومانی و دیگران (۲۰۰۳)، دالگارد و دیگران (۲۰۰۴) و کاراس (۲۰۰۴) در پژوهش‌های خود به شواهدی مبنی بر تأثیر مثبت کمک‌های خارجی بر رشد اقتصادی دست پیدا کرده‌اند.

1. Papanek
2. Dowling and Hiemenz
3. Gupta and Islam
4. Hansen and Tarp
5. Binside and Dollar
6. Gomanee, et al
7. Dalgard et al
8. Karas

(Ekanayake and Chatrna, 2010:2) لذا می‌توان گفت دولتی که بتواند کمک و سرمایه خارجی بیشتری جذب نماید شانس بیشتری برای رسیدن به توسعه اقتصادی دارد. سیاست سرمایه‌گذاری به دو شکل اتفاق می‌افتد: الف- جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی که معمولاً در مراحل اولیه تنوع بخشیدن به تولیدات ملی اتفاق می‌افتد و ب- گسترش سرمایه‌گذاری ملی در خارج؛ که هر دو اهمیت بسیاری دارند. سرمایه‌گذاری خارجی هم برای سرمایه‌گذار و هم برای کشور دریافت‌کننده بالقوه سودمند است. با اینحال طرف ضعیف‌تر همیشه نگرانی‌هایی نسبت به اینکه انتقال سرمایه، انتقال تکنولوژی را نیز به همراه خواهد داشت، دارد. نکته‌ای که از قضا بسیار مهم است ولی با اینحال کشورها تمایل دارند همیشه به این بخش مسأله فکر کنند که چگونه این سرمایه‌گذاری‌ها به کشورشان کمک می‌کند تا فرصت‌های جدیدی برای کسب و کارهای تولیدی و نیز سرمایه‌گذاری در منطقه بیابند (Piffero Spohr and Reis, da Silva, 2017: 160-161).

ژاپن به تجربه دریافت کشوری می‌تواند به رشد سریع صنعتی برسد که بتواند سرمایه‌گذاری‌های فزاینده داشته باشد؛ زیرا افزایش سریع سرمایه‌گذاری از یک طرف، بیانگر توان تولید و ارتباط سریع حلقه‌های تولید و از طرف دیگر، نشانگر توان تهیه عوامل تولید لازم است که مصداق رشد اقتصادی می‌باشد. لذا حمایت‌های مالی و پولی، حمایت از سرمایه‌گذاری در زمینه حلقه‌های مفقوده تولید، تعهد خرید از صنایعی که محدودیت بازار مانع از سرمایه‌گذاری مالی اقتصادی بودند و پیوند دولت و تولیدکنندگان صنعتی بر اساس اهداف و سیاست‌های مشخص، توانست زمینه سرمایه‌گذاری صنعتی داخلی را به نحوی فراهم آورد که سود از سرعت و نرخ رشد مناسبی برخوردار گردد. با این وجود ژاپن آرام آرام متوجه شد که با تکیه بر منابع محدود سرمایه داخلی و عدم جذب سرمایه‌های خارجی، نمی‌تواند از رشدی مداوم برخوردار و به پای کشورهای درجه یک صنعتی برسد.

بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه‌گذاری خارجی در ژاپن به شدت تحت کنترل دولت و با محدودیت‌های قانونی روبرو بود. انگیزه اولیه طرح و اجرای کنترل‌های ناظر

بر سرمایه‌گذاری خارجی، نگرانی بود که از انتقال و بازگشت سود سرمایه‌گذاران خارجی و تأثیر آن بر تراز پرداخت‌ها وجود داشت. بنابراین از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۳ استقرار شرکت‌های وابسته به بنگاه‌های خارجی در ژاپن مشروط به این امر بود که این بنگاه‌ها عایدات یا درآمد حاصل از تصفیه خود را به خارج منتقل نمایند (صدیقی، ۱۳۶۵: ۱). بعد از پی‌بردن به اهمیت جذب سرمایه خارجی برای تداوم رشد اقتصادی، ژاپن از طریق یک روند تدریجی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و تا سال ۱۹۸۰ ادامه یافت، محدودیت‌های رسمی خود را درخصوص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کاهش داد. در مراحل اولیه آزادسازی سرمایه‌گذاری، دولت ژاپن لیست‌هایی از صنایع را منتشر کرد که در آن سرمایه‌گذاری خارجی به صورت خودکار تأیید خواهند شد. با این حال بر اساس اصل کلی که در ابتدا به کار گرفته شد سرمایه‌گذاری خارجی در اغلب صنایع فقط می‌توانست در بنگاه‌های جدید و نه بنگاه‌های موجود به عمل آید و این سرمایه‌گذاری باید به کمتر از ۵۰ درصد مالکیت سهام محدود می‌گردید (Chalmers, 1982:78). همچنین تعداد صنایع آزاد شده محدود شده بود و شامل چندین فقره بود که از ناحیه شرکت‌های چند ملیتی مورد استقبال چندانی قرار نگرفت. در اوایل دهه ۱۹۷۰ مراحل لیبرالیزه شدن بیشتر شد. قبول تقاضاهای سرمایه‌گذاری خارجی تا حد ۱۰۰ درصد ارزش ویژه بنگاه‌ها در کلیه صنایع، به استثنای پنج صنعت، مجاز اعلام شد. در صناعی که بدین نحو از شمول مقررات مزبور مستثنی شده بودند نیز منعی برای سرمایه‌گذاری خارجی علی‌الاصول وجود نداشت لیکن قبول تقاضاهای مربوط، به بررسی مورد به مورد موضوع موکول شده بود (صدیقی، ۱۳۶۵: ۱-۲). بدنبال این آزادسازی، ژاپن شاهد سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی بود. در جدول شماره ۲ میزان سرمایه‌گذاری خارجی بعد از آزادسازی را می‌توان مشاهده کرد:

جدول شماره ۲. میزان جذب سرمایه خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی

سال	درصد از GDP	سال	درصد از GDP	سال	درصد از GDP
۱۹۷۱	۰/۰۷۷۶۹۷	۱۹۷۹	۰/۳۳۹۹۸۵	۱۹۸۷	۱/۲۶۰۰۹۹
۱۹۷۲	۰/۱۰۹۵۴۲	۱۹۸۰	۰/۶۰۷۵	۱۹۸۸	۱/۱۵۰۲۱۸
۱۹۷۳	۰/۱۵۳۹۰۴	۱۹۸۱	۰/۸۰۶۹۷۲	۱۹۸۹	۱/۲۶۱۰۷۸
۱۹۷۴	۰/۲۲۲۸۰۲	۱۹۸۲	۰/۴۲۵۳۴۵	۱۹۹۰	۰/۸۳۶۳۷۸
۱۹۷۵	۰/۱۵۶۱۷۷	۱۹۸۳	۰/۳۲۶۴۷۷	۱۹۹۱	۰/۳۸۱۱۵۷
۱۹۷۶	۰/۱۷۸۶	۱۹۸۴	۰/۶۵۱۷۳۹	۱۹۹۲	۰/۳۰۳۹۶۷
۱۹۷۷	۰/۱۴۳۱۷۷	۱۹۸۵	۰/۴۸۶۷۶	۱۹۹۳	۰/۷۶۲۵۶۳
۱۹۷۸	۰/۲۵۵۴۹۸	۱۹۸۶	۰/۸۱۱۹۵۹	۱۹۹۴	۰/۶۳۸۶۶۴

Source: Paprzycki and Fukao, 2011:58

سرازیر شدن این حجم از سرمایه خارجی، بدون تسهیل سازی های دولت ژاپن غیرممکن بود. با توجه به اینکه سرمایه گذاران خارجی اطلاعات اندکی از اقتصاد ژاپن داشتند و حاضر به انجام ریسک برای سرمایه گذاری در کشوری با اقتصادی غیرشفاف نبودند، دولت ژاپن تصمیم گرفت از طریق سازمان تجارت خارجی (جترو) اطلاعات مورد نیاز سرمایه گذاران خارجی را جمع آوری و در اختیار آنها قرار دهد و همچنین تسهیلات لازم را برای جذب سرمایه گذاران فراهم آورد.

۷. برنامه اعطای وام و کمک های خارجی

برنامه کمک های توسعه ای رسمی ژاپن با مشارکت ۵۰ هزار دلاری این کشور در طرح کلمبو در سال ۱۹۵۴، موافقت نامه غرامت جنگی با برمه در ۱۹۵۴، فیلیپین ۱۹۵۶ و اندونزی ۱۹۵۸ شروع شد. هدف از این کار از یک سو جبران خسارت های جنگی وارد شده بر این کشورها در طول جنگ جهانی دوم و از سوی دیگر رونق اقتصاد ژاپن بود. زیرا که این کمک ها منوط به خرید از شرکت های ژاپنی بود تا از این راه صادرات ژاپن توسعه پیدا کند. در سال ۱۹۵۷ وام های بانک صادرات- واردات ژاپن به پین آغاز شد.

1. ODA (Official Development Assistance)

عمده این وام‌ها به کشورهای آسیایی سرازیر شد و علاوه بر برطرف کردن نیازهای خاص کشورهای درحال توسعه به توسعه صنایع ژاپن در منطقه کمک کردند. این الگو با وقوع بحران نفتی ۱۹۷۳ تغییر کرد. هنگامی که ژاپن به منظور تضمین تأمین نفت بسته‌های کمک خود را راهی کشورهای عربی کرد. در نتیجه این بحران، تأمین ثابت منابع خام بخش دیگری از سیاست کمک ژاپن شد. (See: Yasutomo, 1986)

در حالی که تا دهه ۱۹۷۰ ملاحظات بشردوستانه به هیچ وجه به عنوان دلیلی برای کمک‌های خارجی ژاپن ملاحظه نمی‌شد (Söderberg, 1996: 33-35) و ژاپنی‌ها صرفاً به توسعه خود و تأمین منابع اولیه و بازار فکر می‌کردند اما از سال ۱۹۷۷ با دو برابر شدن میزان این کمک‌ها بهبود تصویر ژاپن در آسیا نیز به اهداف سیاست خارجی ژاپن از اعطای این کمک‌ها اضافه شد. ژاپن با این کمک‌ها می‌خواست ضمن کسب احترام بین‌المللی جایگاه خود به عنوان یک دولت پیشتاز در اعطای کمک به دیگر کشورها را تثبیت نماید. امری که با کمک‌های اعطایی نخست وزیران ژاپن در آن سال‌ها به «دیپلماسی هدیه» یا گومیاک گاکینو معروف گشت. این سخاوتمندی ژاپنی‌ها تا جایی ادامه پیدا کرد که در سال ۱۹۸۹ ژاپن به بزرگ‌ترین کشور اعطاکننده کمک‌های توسعه‌ای تبدیل شد و تا پایان دهه ۱۹۹۰ این عنوان را برای خود محفوظ نگه داشت. (Söderberg, 2011: 44) این کمک‌ها علاوه بر این که راه را برای تأمین منابع خام پیش روی اقتصاد توکیو باز کرد درهای بازارهای اقتصادی کشورهای مقصد این کمک‌ها را به روی ژاپن گشود.

۸. برقراری روابط و همکاری با کشورهای دارای اقتصاد مکمل

ژاپن کشوری است که از نظر منابع طبیعی فقیر محسوب می‌شود. دولت مردان ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم از این امر آگاه بودند که برای دستیابی به توسعه اقتصادی، نیازمند دستیابی به منابع طبیعی کشورهای دیگر و تداوم سیر انتقال این منابع به ژاپن هستند. لذا یکی از مهم‌ترین الزامات اقتصادی حاکم بر سیاست خارجی این کشور، تلاش برای بدست آوردن منابع طبیعی و واردات مواد خام می‌باشد. بنابراین ژاپن بعد از جنگ

1. the gift-giving diplococ y (oii age gaikō)

جهانی دوم کوشیده است از طریق دیپلماسی و همکاری با کشورهایی که از نظر منابع طبیعی غنی هستند به منابع مورد نیاز خود دست یابد و همچنین بازار این کشورها را برای فروش کالاهای صنعتی خود کنترل کند. (Diplomatic Bluebook, 2015:271) در واقع اقتصاد این کشورها برای ژاپن نقش مکمل را دارند که از یک سو منابع طبیعی مورد نیاز ژاپن را تأمین و از سوی دیگر کالاهای صنعتی ساخته شده ژاپنی را خریداری می‌نمایند. لذا در ادامه به بررسی مصداق‌هایی از روابط ژاپن با این کشورها از جمله کشورهای آفریقایی و خاورمیانه می‌پردازیم.

۸-۱. روابط ژاپن و کشورهای خاورمیانه

در گیر و دار جنگ جهانی دوم روابط سیاسی ژاپن با کشورهای خاورمیانه قطع شد و در سال‌های اول پس از جنگ نیز به دلایل متعدد این روابط راکد ماند. عواملی نظیر شروع جنگ سرد بین دو ابرقدرت و رقابت آن‌ها در صحنه سیاسی خاورمیانه در کنار مسائل داخلی ژاپن تحت اشغال، باعث می‌شد تا این کشور مجالی برای بسط روابط با خاورمیانه نداشته باشد. بعد از انعقاد پیمان صلح سانفرانسیسکو (۱۹۵۲) روابط سیاسی میان ژاپن و کشورهای منطقه خاورمیانه از سر گرفته شد. با این حال از سال ۱۹۵۲ تا آغاز دهه ۶۰، هنوز ژاپنی‌ها نتوانستند روابط نزدیک و منسجمی با خاورمیانه برقرار کنند (Miyagi & Ehteshami, 2015:10). در دهه ۶۰ مرحله جدیدی از روابط آغاز شد و تأسیس بخش آفریقا - خاورمیانه وزارت امور خارجه ژاپن، اولین گام جدی ژاپنی‌ها در بسط روابط میان توکیو و خاورمیانه بود. این حاکی از آن بود که ژاپن به دلایل گوناگون به اهمیت روز افزون رابطه خود با خاورمیانه پی برده و قصد دارد تا با اتخاذ یک سیاست جدید، فعال‌تر از گذشته با مسائل خاورمیانه روبرو شود و این روند را با توجه به اصول کلی سیاست خارجی خود طراحی کند (وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹: ۳).

خاورمیانه، منطقه‌ای است که اکثر منابع نفت خام جهان در آن واقع است و این منطقه تا اواسط قرن بیست و یکم هم چنان تأمین کننده اصلی انرژی برای قدرت‌های صنعتی جهان از جمله ژاپن که از نظر انرژی فاقد منابع لازم است خواهد بود. منابع اصلی انرژی جهان در خاورمیانه قرار دارند و این واقعیت در طی بحران خلیج فارس از اوت ۱۹۹۰ هنگامی که قیمت‌های نفت خام و فرآورده‌های نفتی شدت نسبت به کاهش

تولید نفت و واکنش نشان دادند به وضوح تأیید شد. اهمیت مبرم خاورمیانه برای ژاپن، از وابستگی آن کشور به نفت وارداتی منشأ می‌گرفت.

خاورمیانه و خلیج فارس عامل اصلی تجارت جهانی نفت در طی دهه‌های گذشته بوده و عمده ذخایر نفت خام جهان در همین منطقه قرار دارد و مهم‌تر آن که در کوتاه مدت، قابل دسترس‌ترین و ارزان‌ترین نفت در همین منطقه است. تا قبل از بحران نفتی ۱۹۷۳، نیرو و استحکام اقتصاد ژاپن چنان بود که ژاپن در عین حال هم مشتری کلیدی نفت خاورمیانه و هم قادر به پرداخت بهترین و بالاترین قیمت‌ها برای نفت منطقه بود. در بحران نفتی ۱۹۷۳ و نیز در شبه بحران ۸۰-۱۹۷۹ نگرانی ژاپن از بابت کاهش عرضه نفت بصورت افزایش سریع قیمت‌های نفت نمود پیدا کرد. در نتیجه بحران نفتی ۱۹۷۳، شرکت‌های بین‌المللی ژاپن و وزارت تجارت خارجی و صنعت این کشور توجه خود را به امر تأمین نیازهای انرژی معطوف کردند. در بحران نفتی ۱۹۷۳ و سال‌های پس از آن، اقدامات متعددی در جهت بهبود وضعیت ژاپن در برابر بحران‌های نفتی بعدی صورت گرفت که از جمله می‌توان مشارکت در اکتشاف و فعالیت‌های استخراج و پالایش نفت را نام برد و همین عامل باعث گسترش مناسبات و حضور ژاپن در منطقه شد (صالحی، ۱۳۷۴: ۱۰۶۵-۱۰۶۳).

گسترش همکاری‌های تجاری و اقتصادی به گونه‌ای بود که در نتیجه آن ارزش صادرات ژاپن به منطقه از ۶۶۹ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت. در این دهه، ژاپنی‌ها استقرار صلح و ثبات در منطقه، حفظ جریان آزاد نفت و انرژی به خارج و همکاری در برنامه‌های عمرانی و توسعه در منطقه را از مهم‌ترین اهداف خود اعلام کردند. همکاری گسترده ژاپن با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در دهه ۸۰ نمونه آشکار این گسترش روابط است. روابط اقتصادی ژاپن با خلیج فارس در خلال نیمه اول دهه ۸۰ به اوج خود رسید. بطوری که سهم تجارت ژاپن با کشورهای خلیج فارس نشان می‌دهد، صادرات این کشور به منطقه پس از بحران نفتی ۱۹۷۳ به دو برابر رسید و در آغاز دومین بحران نفتی ۱۹۷۹ با یک افزایش ده برابری به ۱۰/۷ میلیارد دلار افزایش یافت و در سال ۱۹۸۳ سهم صادرات ژاپن به خاورمیانه به ۱۹/۹ میلیارد دلار جهش پیدا کرد که ژاپن را به بزرگ‌ترین صادر

کننده کالا و خدمات به خاورمیانه تبدیل نمود به طوری که ۱۲/۳ درصد کل کالاها و خدمات وارد شده به خاورمیانه را تشکیل می‌داد (صالحی، ۱۳۷۴: ۱۰۶۵-۱۰۶۳).

از زمان آغاز به کار شورای همکاری خلیج فارس، همکاری با این شورا یکی از محورهای عمده فعالیت‌های اقتصادی - تجاری ژاپن در منطقه بود و طرفین چندین موافقت‌نامه در زمینه‌های گوناگون به امضا رساندند. در سال ۱۹۸۸ این کشور افزون بر سه میلیارد و ۳۲۸ میلیون دلار در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس سرمایه‌گذاری کرد (Special Report, 1983:34). علاوه بر آن، ژاپن در مقاطع گوناگون وام‌های متعددی در اختیار این کشورها قرار داده است. واردات ژاپن از کشورهای حوزه خلیج فارس که بخش عمده آن را واردات نفتی تشکیل می‌دهد، به‌طور متوسط برابر مجموع واردات ژاپن از تمام کشورهای صنعتی غرب بوده است. واردات ژاپن از منطقه در دهه ۱۹۸۰، ۲۹/۹ درصد از کل واردات این کشور را شامل می‌شده است. در سال ۱۹۸۴ واردات ژاپن از کشورهای منطقه خلیج فارس افزون بر ۳۱ میلیارد و ۲۷۶ میلیون دلار بوده است (گواهی، ۱۳۶۸: ۶-۴۹۵). علاوه بر نفت، گاز نیز یکی از منابع مورد نیاز ژاپن محسوب می‌شود که قسمت عمده آن را از حوزه خلیج فارس تأمین می‌کند. از سوی دیگر، تمایل به مصرف کالاهای ژاپنی در بازارهای کشورهای حوزه خلیج فارس، این کشورها را به یکی از بزرگ‌ترین بازارهای فروش کالاهای ژاپنی‌ها تبدیل کرده است. این امر باعث شده است تا میزان صادرات ژاپن به این کشورها در برخی سال‌ها معادل کل صادرات ژاپن به کشورهای صنعتی غیر از آمریکا باشد (گواهی، ۱۳۶۸: ۴۹۷). در جدول شماره ۳ میزان کل واردات نفت ژاپن پس از جنگ و در جدول شماره ۴ میزان وابستگی آن به این نفت را می‌توان مشاهده کرد:

جدول شماره ۳. واردات نفت ژاپن

سال	واردات نفت خام ۱۰۰۰ لیتر	سال	واردات نفت خام ۱۰۰۰ لیتر	سال	واردات نفت خام ۱۰۰۰ لیتر
۱۹۷۳	۲۸۸/۶۰۹	۱۹۸۰	۲۴۹/۱۹۹	۱۹۹۰	۲۳۸/۴۸۰
۱۹۷۵	۲۶۲/۷۸۵	۱۹۸۵	۱۹۷/۲۶۱	۱۹۹۵	۲۶۵/۵۲۶

Source: Petroleum Association of Japan, 2013:10

جدول شماره ۴. میزان وابستگی ژاپن به نفت خاورمیانه

سال	درصد واردات نفت از خاورمیانه	سال	درصد واردات نفت از خاورمیانه	سال	درصد واردات نفت از خاورمیانه
۱۹۷۳	۷۷/۵	۱۹۸۰	۷۱/۴	۱۹۹۰	۷۱/۵
۱۹۷۵	۷۸/۲	۱۹۸۵	۶۸/۸	۱۹۹۵	۷۸/۶

Source: Petroleum Association of Japan, 2013:11

جدول شماره ۵ نشان می‌دهد که نفت وارد شده از خاورمیانه بیشتر در حوزه صنعت و در جهت توسعه اقتصادی مصرف شده است. این ماده چرخه حیات اقتصادی ژاپن را به گردش درمی‌آورد و تضمین تداوم واردات آن یکی از دل مشغولی‌های صنایع بزرگ در ژاپن است.

جدول شماره ۵. مصرف نفت وارداتی در بخش صنعت به ۱۰۰۰ لیتر

سال	مصرف نفت در بخش صنعت	سال	مصرف نفت در بخش صنعت	سال	مصرف نفت در بخش صنعت
۱۹۷۳	۱۸۸/۰۰۰	۱۹۸۰	۱۶۵/۰۰۰	۱۹۹۰	۱۸۰/۰۰۰
۱۹۷۵	۱۶۵/۰۰۰	۱۹۸۵	۱۶۰/۰۰۰	۱۹۹۵	۱۸۲/۰۰۰

Source: Petroleum Association of Japan, 2013:19

۸-۲. روابط ژاپن و آفریقا

توکیو در راستای پرهیز از وابستگی کامل به یک منبع و منطقه برای توسعه پایدار، امکان دسترسی به منابع امن و مواد خام مورد نیازش از آفریقا را در اولویت قرار داده است. پس از استقلال کشورهای آفریقا در دهه ۱۹۶۰ ژاپن به برقراری روابط دیپلماتیک با این دولت‌ها پرداخت به امید این که برقراری رابطه سیاسی مثبت، باعث توسعه کسب و کار و موقعیت‌های سرمایه‌گذاری شود. راهبرد ژاپن نسبت به دولت‌های تازه استقلال یافته آفریقایی دو جنبه داشت؛ از حیث سیاسی برای برقراری روابط با دو گروه دولت‌های طرفدار غرب و دولت‌های با نفوذ غیرمتعهد (کنیا و تانزانیا)، تلاش می‌کرد و از طرف دیگر درصدد تقویت رابطه خوب با کشورهای تأمین کننده مواد معدنی (نیجر، زامبیا،



ژئیر و گابن) برآمد. بر این اساس ژاپن به محض استقلال هر کشور آفریقایی، شروع به برقراری رابطه با آن کشور می‌نمود و مذاکرات در مورد روابط تجاری با آن‌ها را آغاز می‌کرد که نتیجه آن، روابط دوستانه و نیز امضای قراردادهای تجاری طولانی مدت برای تأمین مواد خام حیاتی مورد نیازش بود. این روابط مثبت، بازارهای جدیدی را به روی کالاهای ژاپنی در آفریقا گشود. برای مثال در سال ۱۹۶۲ این رقم ۹/۲ درصد از کل صادرات ژاپن به آفریقا را به خود اختصاص داد درحالی که میزان واردات این کشور از آفریقا ۳/۲ درصد از کل واردات ژاپن بود (ام اینلا، ۱۳۸۸: ۱۶۰) و این نشان از سطح نابرابر روابط داشت. در سال ۱۹۷۱، رقم این کسری تجاری به یک میلیارد دلار رسید به شکلی که توسط موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت، محدودیت‌هایی بر واردات علیه ژاپن اعمال گردید.

اما در این مدت سرمایه‌گذاری‌های ژاپن در بخش منابع استخراجی ادامه داشت. در کنار این مأموریت، ژاپن با استفاده از سیاست موسوم به «وام‌های ین» توانست قراردادهای مفیدی را در زمینه منابع معدنی به امضا برساند. قرارداد منابع مس با زامبیا (۱۹۶۵)، همچنین قراردادهای بهره‌برداری و استخراج مس در ژئیر و اوگاندا (۱۹۶۷)، کنگو (۱۹۶۸) و معادن آهن در لیبیریا (۱۹۷۱)، گینه (۱۹۷۲)، سیرالئون (۱۹۷۴) و معادن بوکسیت در غنا و گینه (۱۹۷۱) از جمله دستاوردهای این سیاست می‌باشد. لازم به ذکر است که در این دوره حجم تجارت ژاپن و آفریقا چهار برابر شد و از ۶۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۵ به ۲/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ رسید. در طول این مدت واردات نیز از ۱۹۲ میلیون دلار به ۱/۷ میلیارد دلار رسید (بخشی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

بحران انرژی در اکتبر سال ۱۹۷۳ و تهدیدات ناشی از افزایش قیمت کالاها و مواد معدنی، ژاپن را وادار به تغییر دیدگاه پیرامون امنیت ملی کرد. ژاپن با تولیدات خود، تنها می‌توانست یک چهارم نفت وارداتی خود را تأمین کند. نفت عامل اصلی و روح اقتصاد ژاپن بود. قطع نفت کشورهای عربی به ژاپن، منجر به ضربه بر بازار سهام و اعلام وضعیت اضطراری در این کشور شد. این موضوع، تجربه ای بزرگ برای ژاپن بود و این کشور بلافاصله در تلاش برای یافتن منابع جایگزین برای منابع معدنی جهت رفع نیازهای راهبردی و تولیدات صنعتی خویش برآمد. این امر منجر به اعزام زمین شناسان

ژاپنی به آفریقا با تمرکز بر کشورهای کنگوی برزیل، نیجر، نیجریه و زئیر برای بررسی معادن بویژه منابع نفت خام و اورانیوم شد. حجم و دامنه علاقه ژاپن برای سرمایه‌گذاری در آفریقا را می‌توان در سرمایه‌گذاری این کشور در سرزمین اشغالی نامیبیا یافت. بیش از نیمی از اورانیوم تولیدی در این کشور برای استفاده در نیروگاه‌های هسته‌ای ژاپن صادر می‌شد. تأثیر خالص این نوع برنامه‌ریزی، منجر به حجم سرمایه‌گذاری ژاپن از ۹۲ میلیون دلار در سال ۱۹۷۱ به ۱۱۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳ و نیز ۲۸۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۶ شد (ام اینلا، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

در این دوره، نخست‌وزیر وقت ژاپن- تاناکا- آزادسازی قوانین سخت مربوط به کمک‌های ژاپن و وام‌ها را در ژانویه ۱۹۷۴ اعلام کرد. قبل از آن، ژاپن در اعطای کمک و وام به کشورهای آفریقایی به صورت انتخابی و گزینشی عمل می‌کرد اما در رویکرد جدید، ژاپن دامنه و حجم کمک‌های خود را افزایش داد و تنها محدودیت در اعطای وام، وضعیت اقتصادی کشور دریافت‌کننده وام بود. تأثیر این نوع رویکرد، بلافاصله در جریان کمک ژاپن به آفریقا بازتاب داشت و حجم کمک‌ها از ۲/۴ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۹/۷ درصد در سال ۱۹۷۹ رسید. این سیاست، بخشی از تلاش‌های صورت گرفته تکیو بود که واردات کشورهای آفریقایی به ژاپن را تقویت کرد و آنان را برای رفع موانع موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت متقاعد کرد.

در سال ۱۹۷۴، ژاپنی‌ها گام دیگری در این راستا برداشتند. آن‌ها با کاهش تعرفه، توانستند دامنه وسیعی از کالاهای آفریقایی را جذب کنند. این عمل باعث شد تا سطح واردات ژاپن از آفریقا از ۱/۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۳/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ افزایش یابد (هر چند که حجم عمده‌ای از این واردات شامل نفت خام بود). در این دوره، سطح تجارت بین آفریقای جنوبی و ژاپن به سرعت گسترش یافت، بطوری که آفریقای جنوبی علیرغم تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۲ به بازار بزرگی برای کالاهای ژاپنی‌ها و دومین شریک تجاری این کشور تبدیل شد که نشانگر آن بود که وجود آپارتاید هیچ تردیدی برای کاهش دلبستگی ژاپن به منابع استراتژیک و معدنی این کشور بوجود نیاورده است. بنابراین ژاپن علاقه‌ای به قربانی کردن منافعش در راستای مبارزه علیه آپارتاید نداشت. اما این کشور در روابط خود با

آفریقای جنوبی، سیاست جداسازی فعالیت تجاری از ملاحظات حقوق بشر را مد نظر داشت؛ سیاستی که در ژاپن از سوی عموم پذیرفته بود (Payne, 1978: 172).

پایان جنگ سرد و پس از آن وقوع اولین جنگ خلیج فارس، نیاز ژاپن برای بازنگری در دامنه و عرصه سیاست خارجی اش را مطرح ساخت. اهداف جدید سیاست خارجی ژاپن بر پایه صلح و امنیت بین‌المللی - که پایه و اساس روابط اقتصاد بین‌المللی و در نهایت رفاه ژاپن می‌باشد - استوار شد. این اصول می‌بایست با پرداختن به دیگر مسائل تضمین گردد. تعقیب این هدف، برخلاف پیشینه ژاپن بعنوان یک کشور پیشتاز در افزایش کمک بدون پیش شرط به کشورهای آفریقایی بود و باعث شد که توکیو یک سلسله شرایط را در سیاست خارجی خود اعمال کند و این مسأله تأثیر مهمی بر روابط خارجی ژاپن با آفریقا داشت. برای مثال کمک‌های مالی به کشورهایی همچون بنین، کامرون، تانزانیا و زامبیا (۱۹۹۱)، اتیوپی و غنا (۱۹۹۳-۹۴) و بطور ویژه آفریقای جنوبی (۱۹۹۴) که گام‌هایی در جهت اصلاح اقتصادی و سیاسی برداشته بودند، اختصاص یافت. از سوی دیگر، برخی کشورها از سوی ژاپن مورد تحریم قرار گرفتند و یا کمک به آن‌ها کاهش یافت. از جمله این کشورها می‌توان به کنیا (۱۹۹۱)، سودان (۱۹۹۲)، نیجریه، زیمبابوه (۱۹۹۳) و گامبیا (۱۹۹۵) اشاره کرد. ژاپن در چارچوب سیاست جدید، سازماندهی اولین کنفرانس بین‌المللی توکیو در مورد توسعه آفریقا در اکتبر ۱۹۹۳ - در دوره ای که کشورهای آفریقایی و شرکای آن‌ها در تلاش برای برقراری صلح و رفاه بودند- را برگزار کرد. پس از شکل‌گیری کنفرانس توکیو در مورد توسعه آفریقا، ابتکارات ژاپن در مورد کمک به آفریقا با کمک به توسعه منابع انسانی همراه گردید و بخش عظیمی از این کمک‌ها به حمایت از برنامه‌های کاهش فقر، توسعه اجتماعی، ظرفیت‌سازی، مردم‌سالاری و جلوگیری از منازعات و کاهش فقر اختصاص یافت (بخشی، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۱۴).

در یک کلام باید گفت که از دهه ۱۹۶۰ تاکنون بیشتر توجه ژاپن به آفریقا، پیرامون موضوعات اقتصادی و منافع ناشی از آن بوده است، به طوری که آفریقا به عنوان بازاری برای فروش محصولات ژاپن و منبع سرشار از معادن در نظر گرفته شده است. کتابچه دیپلماتیک ژاپن در بیان دلایل سه‌گانه توسعه روابط ژاپن با آفریقا در کنار مسائل

بشردوستانه و صلح بین‌المللی به موضوع پیوندهای اقتصادی این کشور با آفریقا، بازار بزرگ با منابع طبیعی غنی، جمعیت درحال افزایش و پتانسیل‌هایی برای رشد اقتصادی پایدار و مناسب اشاره کرده است. (Endo, 2016:1)

۹. اقتصاد مرکانتیلیستی ژاپن و پیوند آن با نهادهای بین‌المللی

به عقیده گیلیپین رقابت اقتصادی بین دولت‌ها می‌تواند به دو شکل وجود داشته باشد: مرکانتیلیسم بی‌آزار یا مرکانتیلیسم بدخواه.^۲ مرکانتیلیست‌های بی‌آزار با اتخاذ یک موضع دفاعی تلاش می‌کنند تا از منافع اقتصادی ملی خود به منظور تضمین امنیت ملی‌شان مراقبت کنند بدون اینکه تأثیر منفی آشکاری بر دیگران داشته باشند. این دیدگاه که بر ضرورت منافع اقتصاد ملی به مثابه یک ضرورت حداقلی برای امنیت و بقا تأکید دارد در مقابل مرکانتیلیسم بدخواه قرار می‌گیرد که اقتصاد بین‌الملل را به مثابه میدانی برای توسعه‌طلبی‌های امپریالیستی و بلندپروازی‌های ملی از راه سیاست‌های استعماری می‌بیند (Gilpin, 1987:3). یکی از تحلیل‌هایی که درباره توسعه اقتصادی ژاپن وجود دارد این است که این کشور در حوزه اقتصاد بین‌الملل خود از مرکانتیلیسم رئوف یا بی‌آزار سود جسته است. اقتصادی که تا حد بسیاری به اقتصاد آمریکا نیز گره خورده و متأثر از آن شده است. (Edström, 2011:16) امری که موجب گشته تعبیرهایی همچون «منوی تعیین شده» یا «دیپلماسی کارااوکی»^۳ برای سیاست‌های ژاپن به کار رود. (Tsuneo, 2000: 174-194) با همه این تفاسیر ژاپنی‌ها به خوبی یاد گرفته‌اند که چگونه از فرصت‌های پیش روی خود در تعامل اقتصادی با آمریکا بهره‌جویند و شکل جدیدی از اقتصاد نومرکانتیلیستی را به نمایش گذارند.

در همین راستا پیتر دریس‌دال و شیرو آرمسترانگ ظهور اقتصادی ژاپن در دهه ۱۹۸۰ را حاصل دو چیز می‌دانند: نخست اصلاحات داخلی در اقتصاد ژاپن و دیگری انطباق و سازگاری با چارچوب نهادهای بین‌المللی چندجانبه بعد از جنگ جهانی دوم از جمله موافقت‌نامه تعرفه و تجارت (سازمان تجارت جهانی). (Drysdale and

1. Bnign Mercantilism
2. Mevolent Mercantilism
3. St Menu
4. Karaoke Diplomacy

(Armstrong, 2014: 1) به نظر آن‌ها فرایندهای همکاری‌های منطقه‌ای مانند آپک بعدها این چارچوب‌ها را کامل کردند و اصلاحات اقتصادی در سراسر منطقه را تشویق کردند. استراتژی سیاست تجاری ژاپنی‌ها ظرف دوره ۴۵ سال بعد از جنگ دوم جهانی در جهت دسترسی به بازارهای بین‌المللی طراحی شد. دسترسی به بازار، پیش شرطی بود برای ژاپن به منظور به دست آوردن کالاهایی با سرمایه کم، فن آوری، مواد اولیه صنعتی و تأمین مواد غذایی بین‌المللی تا موفقیت تجاری و رفاه اقتصادی را به این اقتصاد کم جمعیت و دارای کمبود پیشکش کند. در طول بیست سال اول کل انرژی دیپلماتیک ژاپن صرف گسترش اصل «مطلوب‌ترین کشور» گردید. این استراتژی به تکیه امکان دسترسی به بازارهای بین‌المللی را داد و ژاپن به عضویت باشگاه سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی و صندوق بین‌المللی پول درآمد. (see: Drysdale, 1988)

نتیجه‌گیری

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا عهده‌دار تأمین امنیت ژاپن شد و این امر باعث شد تا هزینه‌های نظامی ژاپن به حداقل برسد. محدود و حداقل کردن بعد نظامی ژاپن همچنین از پشتوانه بند ۹ قانون اساسی نیز برخوردار بود. در داخل ژاپن نیز جریان ضد نظامی‌گری در دوران جنگ سرد بسیار قوی بود و ترس از جنگ با توجه به تجدید خاطره دوران نظامی‌گری قبل از جنگ جهانی دوم و حجم ضایعات ناشی از جنگ در بین نخبگان، تصمیم‌گیران و افکار عمومی را حساس ساخته بود. به نحوی که کمترین تلاش برای هزینه کردن در امور نظامی با مخالفت‌های وسیع روبرومی‌شد.

نگرانی از ورود مجدد ژاپن به جنگ دیگر، زمینه‌ساز تأکید هرچه بیشتر بر این رویکرد بود که بایستی بنیاد سیاست خارجی ژاپن صرفاً بر روابط اقتصادی بنا گردد. بر این اساس دکترین یوشیدا، سیاست پس از جنگ ژاپن را شکل داد، که مهم‌ترین عامل را در سیاست خارجی، عامل اقتصادی می‌دانست. در نتیجه سیاست خارجی ژاپن بعد از جنگ، از بعد نظامی به بعد اقتصادی سوق پیدا کرد. دولتمردان ژاپن متوجه این امر بودند که برای توسعه اقتصادی نیازمند دسترسی به مواد خام، توسعه صادرات و جذب

1. Most-Favored-Nation
2. OECD (Organisation for Economic Co-operation and Development)

سرمایه خارجی هستند؛ بنابراین از یکسو جستجوی منابع و از سوی دیگر جستجوی بازار در صدر برنامه‌های وزارت امور خارجه ژاپن قرار گرفت. این امور مستلزم حضور و همکاری در صحنه بین‌الملل و در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی در روابط با جهان خارج بود. پس ژاپن چند کار مهم را در اولویت‌های خود قرار داد: ۱- دوری از نگاه امنیتی در روابط بین‌الملل و اولویت قائل شدن برای منافع اقتصادی؛ ۲- سعی در جذب منابع بین‌المللی لازم جهت توسعه اقتصادی از جمله سرمایه‌های خارجی؛ ۳- توسعه روابط با کشورهای دارای منابع خام یا بازارهای گسترده برای جذب کالاهای ژاپنی. این کشور طی چند دهه بعد از جنگ جهانی دوم موفق شد به توسعه اقتصادی دست یابد که در این بین، نقش دیپلماسی اقتصادی در رسیدن به این هدف پر رنگ می‌باشد. موفقیت‌های سیاست خارجی ژاپن در این حوزه می‌تواند درس‌های جدی برای ایران داشته باشد.

تاریخ توسعه در دوران پس از جنگ جهانی دوم به روشنی گواه آن است که یک کشور هر چند به لحاظ داخلی غنی باشد، توانایی تأمین تمامی منابع مورد نیاز خود را در روند توسعه ندارد. از این رو به ناگزیر باید بخشی از این منابع را از محیط بین‌المللی کسب کند. اهمیت این امر از آنجا ناشی می‌شود که در نتیجه فرآیند جهانی شدن، منابع بین‌المللی توسعه‌ای نقش اساسی در رشد و پیشرفت یک کشور پیدا کرده‌اند. از این نظر، سیاست خارجی دولت‌ها و نوع تعامل آن‌ها با سایر کشورها می‌تواند نقش مهمی در جذب این منابع ایفا نماید. در چنین شرایطی، ضرورت دارد کشورها و از جمله ایران برای افزایش مشروعیت خود و نقش آفرینی در عرصه منطقه‌ای و جهانی بیش از پیش به فرآیند توسعه با رویکرد جهانی توجه نمایند. شناخت ژرف و موشکافانه این روندها نقش مهمی در طراحی، تدوین و اجرای سیاست‌های کلان توسعه ملی تمامی کشورها خواهد داشت.

امروزه، راهبردهای تحقق توسعه، از نظر محتوایی از الگوهای گذشته که بر پایه مفاهیمی مانند خودکفایی، استقلال و انزوا استوار بودند، فاصله گرفته و به الگوی توسعه برون‌گرا نزدیک شده‌اند. در این الگو مفاهیم خودکفایی و استقلال معنای سابق خود را نداشته و بازتعریف شده‌اند. در نتیجه هر برنامه کلان توسعه ملی برای دستیابی به

موفقیت نیازمند تعامل با جریان‌های اصلی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل و استفاده از امکانات جهانی است. این الگوی توسعه مبتنی بر وابستگی متقابل است و یک ضرورت به حساب می‌آید.

در عین حال اگرچه در طی چند دهه اخیر به‌ویژه پس از فروپاشی بلوک شرق، تلاش بسیاری از کشورها این بوده که بر اساس تجربه کشورهای توسعه یافته و نظریه پردازان اقتصاد سیاسی، سطح تصدی‌گری دولت در حوزه اقتصاد را کاهش دهند و این عرصه را به بخش خصوصی واگذار کنند، اما این به معنای آن نیست که هم‌سو با عرصه داخلی، در عرصه روابط و سیاست خارجی نیز از وظایف اقتصادی دولت‌ها کاسته شده باشد. برعکس، در این عرصه نه تنها وظایف اقتصادی دولت از رونق نیفتاده است، بلکه به دلیل توسعه فرایندهایی که از آن تحت عنوان جهانی شدن نام برده می‌شود و تغییراتی که در عرصه معادلات و مفهوم قدرت در جهان پس از جنگ سرد به وجود آمده است، این وظایف ابعاد ظریف‌تر و در عین حال، جدی‌تر و پراهمیت‌تر پیدا کرده است. در نتیجه سیاست خارجی کشور ما نیز باید به گونه‌ای سامان یابد که ضمن تعامل سازنده با نظام بین‌الملل در سطح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند منابع، امکانات و فرصت‌ها را برای فرایند توسعه اقتصادی کشور بسیج و تجهیز نماید و از این نظر هماهنگی و همسویی کامل میان سیاست خارجی و الزامات توسعه اقتصادی برقرار شود.

منابع

- ام اینلا، بالید (۱۳۸۸)، «ژاپن: رویه و دامنه سیاست خارجی نسبت به آفریقا» در: اولف انگل و گوری رأی اولسون، آفریقا و کشورهای شمال (بین جهانی شدن و به حاشیه رفتن)، ترجمه احمد بخشی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- اولدفادر فیلیشیا، جومور و لیونگستون، جون (۱۳۷۵)، شناخت ژاپن، ترجمه احمد بیرشک، تهران: انتشارات خوارزمی.
- بخشی، احمد (۱۳۸۹)، «بررسی روابط خارجی ژاپن و آفریقا از کمک‌های توسعه‌ای تا همکاری‌های چند جانبه و بین‌المللی»، مطالعات آفریقا، شماره ۲۲، صص ۱۵۸-۱۰۱.

پوراحمدی، حسین و دیگران (۱۳۸۹)، **دیپلماسی نوین: جستاری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

صالحی، جواد (۱۳۷۴)، «سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۷، صص ۱۰۷۶-۱۰۶۱.

صدریا، مجتبی (۱۳۷۸)، «ژاپن، آمریکا و شرق آسیا»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۲، شماره ۴، صص ۱۵۷-۱۳۳.

صدیقی، کورس (۱۳۶۵)، «درس‌هایی از سیاست حمایتی ژاپن در دوره بعد از جنگ»، **گزیده مسائل اقتصادی-اجتماعی**، شماره ۵۹، صص ۲۱-۳.

طباطبایی، سیدعلی (۱۳۸۸)، «بایسته‌های دیپلماسی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران در عصر جهانی شدن»، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۴۶-۱۲۵.

علیپور تهرانی، بهزاد (۱۳۷۲)، **مکانیزم ارتباطی دولت و بخش خصوصی و ظهور بنگاه‌های عظیم صنعتی و بازرگانی در ژاپن**، تهران: چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۳)، **روابط بین‌الملل در تئوری و عمل**، تهران: نشر قومس.
گیلپین، رابرت و جین ام. گیلپین (۱۳۹۲)، **اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل**، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: تدبیر اقتصاد.

گواهی، عبدالرحیم (۱۳۶۸)، «سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس»، **مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

محب علی، قاسم (۱۳۸۸)، «تحول در استراتژی امنیت ملی ژاپن»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۳، شماره ۱، صص ۲۲۲-۲۰۱.

وزارت امور خارجه (۱۳۷۹)، **کتاب سبز کشور ژاپن**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- Akihiko, Tanaka (2000), "Domestic Politics and Foreign Policy", In: Inoguchi Takashi and Purnendra Jain, *Japanese Foreign Policy Today*, New York: Palgrave.
- Appadorai, A. (1992), *Nation Interests and Indian's Foreign Policy*, Delhi: Kalinga Publications.
- Baily, David and Other (2007), *Crisis or Ricoverly in Japan*, New York: Elgar.
- Baranay, P. (2009), "*Modern Economic Diplomacy*", Available at: http://www.lv/ni/baranay_pavol_eng1.pdf
- Bayne, N. and S. Woolcock (2010), *The Economic Diplomacy, Decision-Making and Negotation in International Economic Relation*, London: Routledge.
- Cooney. Kevin J. (2002), *Japan Foreign Policy Maturation*, New York: Routledge Publications.
- Cowling, Keith and Philip R. Tomlinson (2002), "Revisiting the Root of Jppnn's Eonomcc ggggnooon", *International Review of Applied Economics*, Vol. 16, No. 4, pp.373-390.
- rr ysd,,, Prrrr nnd hhrro Armsrrong (2014), "Jppnn's oorggg Eonomcc Policy Strategies and Economic Performance", Working Paper Series, No.340, *Center on Japanese Economy and Busines*, Available at: www.gsb.columbia.edu/cjeb/research
- Drysdale, Peter (1088), *International Economic Pluralism: Economic Policy in East Asia and the Pacific*, Sydney: Allen & Unwin.
- Edsröm, Brrt (1992), "oo shdda hhggru nnd hte ooundoon of Jppnn's Posww oorggg Poyyy" ookkhomnn vrrsy Center for Pacific Asia Studies, Working Paper 26.
- Edström, Bert (2011), *Japan's Foreign Policy in Transition: The Way Forward for Japan as an International Actor in a World in Flux*, Sweden: The Central Asia-Caucasus Institute.
- Ekanayake E. M. and Dasha Chatrna (2010), "The effect of foreign aid on economic growth in developing countries", *Journal of International Business and Cultural Studies*, Available at: https://www.researchgate.net/publication/255605340_The_effect_of_foreign_aid_on_economic_growth_in_developing_countries
- Endo, uuuuu (2016), " oom "Raavvv" oo "Prnrppldd: Jppnn's oorggg Policy Stance toward Africa", *Japan's Diplomacy Series*, available at: https://www2.jiia.or.jp/en/pdf/digital_library/japan_s_diplomacy/160330_Mitsugi_Endo.pdf
- Feder, Gershon (1982), "On Exports and Economic Growth", *Journal of Development Economics*, Vol. 12, pp. 59-73.
- Gilpin, R. (1987), *The Political Economy of International Relations*, Princeton University Press.
- Hook, Glenn D. and Other (2001), *Japan's International Relation*, London: Routledge Publications.
- Hughes, Christopher W. (2014), *Japan's Foreign Security Relations and Policies*, The Oxford Handbook of the International Relations of Asia.

- Japan Export Information Center (1994), *Destination Japan: A Business Guide for the 90's*, Available at: <https://www.hisgo.com/us/destination-japan/>
- Jetro (2016), Jetro: About us, Available at: <https://www.jetro.go.jp>
- Jetro (2018), Jetro: About us, Available at: <https://www.jetro.go.jp>
- Johnson, Chalmers (1982), *Mitti and the Japanese Miracle the Growth of Industrial Policy: 1925-1975*, Stanford: Stanford University Press.
- Melissen, John (2005), *The New Public Diplomacy*, London: Palgrave Publication.
- Miagy, Yukiko and Anoushiravan Ehteshami (2015), *The Emerging Middle East-East Asia Nexus*, London: Routledge Publications.
- Nakamura, Takafusa and Odaka Konosuke (2003), *The Economic History of Japan: 1600-1990*, London: Oxford University Press.
- Nester W.R. (1990), "Japanese Neo-mercantilism: Policies", In: *Japan's Growing Power over East Asia and the World Economy: Ends and Means*, Palgrave Macmillan, London.
- Paprzycki, Ralph and Kyoti Fukao (2011), *Foreign Direct Investment in Japan*, London: Cambridge Publications.
- Payne, Richards (1987), "Japan-South Africa Policy: Political Rhetoric and Economic Reality", *African Affairs*, Vol. 85, No. 343, PP: 167-178
- Petroleum Association of Japan (2013), *Petroleum Industry in Japan*, Available at: <http://www.paj.gr.jp>
- Potter, David M. (2008), *Evolution of Japan's Postwar Foreign Policy*, Available at: <https://pdfs.semanticscholar.org/c8b3/c976c63fb0775149c14e633370723b0b333e.pdf>
- Py,, nnn nhhhB. (1988), "Jppnn, hle Wordd nnd hle Twunny-frst Cnnuuy," nn Takashi Inoguchi and Daniel I. Okimoto (eds), *The Political Economy of Japan: The Changing International Context*, Volume 2, Stanford: Stanford University Press.
- Rana, Kishan (2007), *Economic Diplomacy: The Experience of Developing Countries*, Available at: www.cuts-citee.org/cds03/pdf/cds03-session1-02.pdf
- Schmid, Ralph (1990), *Technology in Japan*, London: Springer Publications.
- öödrbrgg, aa ree (1996), "Jppnnee AAA: Whtt Type for Whom nnd Why," in: Marie Söderberg, ed., *The Business of Japanese Foreign Aid: Five Case Studies from Asia*, London and New York: Routledge.
- Söderberg, Marie (2011), "Japanese ODA and Initiatives for Peace Building", In: Bert Edström, *Japan's Foreign Policy in Transition: The Way Forward for Japan as an International Actor in a World in Flux*, Sweden: The Central Asia-Caucasus Institute.
- Special Report Japan (1989), *Middle East Economic Digest (MEFD)*, 22 December 1989, Available at: <https://www.meed.com/>
- Tsuneo, Akaha (2000), "U.S.-Japan Relations in the Post-Cold War Era: Ambiguous Adjustment to a Changing Strategic Environment", In:

- Inoguchi Takashi and Purnendra Jain, *Japanese Foreign Policy Today*, New York: Palgrave.
- Yasutomo, Dennis (1986), *The Manner of Giving: Strategic Aid and Japanese Foreign Policy*, Lexington: Lexington Books.
- Yoshida, Shigeru (1961), *The Yoshida Memoirs: The Story of Japan in Crisis*, London: Heinemann.

